ورزش و ادبیات: هنر بازی گوی و چوگان

بهمنش، عطاء

کلمهء«چوگان»که مراد از چوب دستی سر کج است و با آن به‏ گوی،ضربه یا زخم می‏زنند پس از تغییرهای زیادی به ما رسیده است. محققان و مردان آشنا به فرهنگ غنی و ادبیات گستردهء ایرانی معتقدند که با تاخت‏وتازها،هجوم قوم حاکم بر مردم ایران و اقامت طولانی آنان در این‏ دیار،خیلی از کلمه‏ها تغییر یافته و به‏ جای آنها ترکیب‏های تازه‏ای جایگزین‏ شده است.صاحب لغتنامه علی اکبر دهخدا در این باره چنین آورده است:

«چوگان»مرکب از«چوب»به‏ اضافه«گان»که پسوند نسبت است،در زبان پهلوی چوپقکان،چوپگان، چوپکان و معرّب آن صولجان است و کلمهء فرانسوی شیکان chicane را از فارسی گرفته‏اند.

چوب‏بازی،چوب گوی‏بازی، چوب کجی که با آن گوی زنند،چوب‏ کفچه مانندی که با آن گوی بازی‏ می‏کردند،چوب دستی سر خمیده‏ای‏ که بدان گوی بازی می‏کردند،چوبی‏ که دستهء آن راست و باریک و سرش‏ کمی خمیده است و بدان در بازی‏ مخصوصی(چوگان‏بازی)گوی زنند.

چوگان مخفف چولگان است، مرکب از«چول»به معنی خمیده و «گان»که کلمهء نسبت است.

سید محمد علی داهی الاسلام، مؤلف فرهنگ نظام می‏نویسد که:

شاید چولگان به معنی منسوب به‏ «چوله»لفظی باشد که الف و نون‏ نسبت،ملحق به چوله شده وها مبدل‏ به گاف شده،اگرچه خود لفظ چولگان‏ از میان رفته،لیکن معرّب آن صولجان‏ دلیل بر وجود بوده است و چوله(به‏ معنی کج)هنوز وجود دارد و استعمال‏ می‏شود.

این نظر درخور تأمل است؛کفچه‏ و پهنه.امّا چوگان قدیم با امروز فرق‏ داشته است.در قدیم چوگان صورت‏ کفچه داشت که گوی بتواند داخل آن‏ قرار گیرد،در قدیم گوی را با چوگان‏ از هوا می‏گرفتند و سپس به هوا پرتاب‏ می‏کردند.امّا امروز سر چوب چوگان‏ کمی انحنا دارد یا آن‏که چوب کوتاه‏ دیگری،به‏طور متقاطع بر سر چوب‏ دسته چوگان نصب می‏شود که بتواند گوی را از روی زمین بغلتاند یا به هوا پرتاب کند.

حال برای تشخیص تفاوت‏ها و دگرگون شدن کلمهء«چوگان»که در شاهنامهء فردوسی هم،همه جا «چوگان»به کار رفته است،این نام را با تفاوت‏های مشهود به ردیف‏ می‏آوریم:

چول-چوله،کج و خمیده‏ (مأخوذ از ترکی).از فرهنگ عمید.

چوپیکان،از کارنامه اردشیر بابکان(یا پاپکان)

چوگان،از فرهنگ معین

صولجان،از فرهنگ عربی-فارسی

چوکان،بر وزن چولان از برهان‏ قاطع

چوگان،مرکب از چوب با اضافه‏ گان از لغتنامهء دهخدا.

چوپقکان،در پهلوی،چوپگان یا چوبکان،کلمه فرانسوی«شیکان» chicane مأخذ از لغتنامهء دهخدا.

چویگان،مرکب از چول به معنی‏ خمیده و گان که کلمه نسبت است.

چویگان،به تحتانی بعد الواو که‏ بدین معنی آورده‏اند.فرهنگ غیاث و آنندراج.

چولگان،شاید به معنی منسوب به‏ «چوله»لفظی باشد که الف و نون نسبت‏ ملحق به«چوله»شده وها مبدل به گاف‏ شده،اگرچه خود لفظ«چولگان»از میان رفته است،لیکن معرّب آن‏ «صولجان»دلیل بر وجود اوست و «چوله»به معنی کج و هنوز وجود دارد و استعمال می‏شود.فرهنگ نظام.

چوگانی،اسبی ورزیده که مناسب‏ چوگان بازی باشد.

چوگان سنبل،کنایه از زلف‏ معشوق باشد.برهان قاطع.

کفچه-پهنه،در قدیم چوگان‏ صورت کفچه داشته که گوی‏ بتواند داخل آن قرار گیرد.کفچه بر وزن‏ کمچه یا چمچه که همانند کفگیر بوده‏ است و کبچه،کپچه یا کمچه هم‏ گفته‏اند.

فردوسی در شاهنامه همه جا از بازی«چوگان»و«گوی»سخن گفته‏ است،باید گفت اشاره‏هایی که در مورد این بازی آمده،بر اثر تحولات‏ سیاسی و جغرافیایی است.کشور ما چهار راه نژادی است، ملل و اقوام گوناگونی‏ در پهنهء ایران به سر برده‏ و بنا به ذوق،سلیقه، زبان و فرهنگ خود بر آنچه‏ زندگی می‏نامیم تأثیر نهاده‏اند. وقتی شاهنامه در سال 400 هجری باز نویسی شد و بزرگمرد تاریخ و ادب حماسی،آخرین‏ نگاه را به شاهکار خود افکند،بازی«گوی و چوگان»وجود داشته‏ است.بر همین پایه‏ است که برخی،از جمله روان شاد استاد مجتبی‏ مینوی گفته‏ است:

«وقتی فردوسی وصف‏ چوگان بازی سیاووش را می‏کند،باید آن را حکایت طرز چوگان بازی در زمان‏ خود فردوسی دانست.»

عوامل اصلی بازی چوگان و گوی‏ عبارتند از:

سوار کار،اسب،گوی، چوبدستی که همان چوگان باشد و میدان بازی با ابعاد مختلف که به تدریج‏ تغییر یافته است.

در داستان‏ها آورده‏اند که گشتاسب‏ در روم به بازی می‏پرداخت،بهرام‏ گور در حیره دیار عرب زبان صولجان‏ می‏آموخت و در هند با شنگل در میدان‏ گوی می‏زد و بر همین پایه،دیگران هم‏ آموختند و این بازی از سرزمین ما «ایران»به دور دست‏ها رفت.

در هند خاصه در«بنگال»و«حیدر آباد»از چوگان استقبال کردند و در حدود 200 سال پیش،افسران انگلیسی‏ که بر آن سرزمین پهناور و پر نعمت‏ حکومت می‏کردند،این بازی را آموختند و در اروپا رواج دادند.

در فرهنگ ورزش و بازی‏ها،به نام‏ The oxford companion to Sports and games که دانشگاه آکسفورد آن را نشر کرده است در صفحه 789 چنین‏ آورده است:

«بهترین بازیکنان چوگان،به قول‏ آنان«پولو» Polo ،افسرانی بودند که در ارتش بریتانیا در هند خدمت می‏کردند و از استادان هندی این بازی را آموختند.»

در قواعد این بازی و وسایل لازم‏ آن،تغییرهایی پدید آمد و اتحادیهء بین المللی در انگلستان به نام‏ «هرلینگهام» Hurlingham در به راه‏ انداختن دیدارهای مهم بین المللی‏ نقشی اساسی داشت...

\*\*\* «بازی»در ادبیات ایران زمین،مراد از تفریحی سالم است و نشان می‏دهد که نخستین ورزش گوهی است که از نزاع و درگیری بر کنار بوده و ایرانیان‏ در قرون گذشته آن را ابداع کرده‏اند.

بدون شک این بازی که امروز در جهان متداول است،آن نیست که در عهد«سیاووش»و«افراسیاب»رواج‏ داشت،بلکه به مرور و مقتضیات زمان‏ قوانین آن تغییر پذیرفته و بنیان آن،تا آن‏جا پابرجا مانده است که چوبدستی، گوی،سوار،اسب و میدان رویارویی‏ قابل رویت است.

نخست تعداد سواران را کاهش‏ داده،بعد دروازه‏ها را پابرجا ساخته، زمان بازی را مشخص کرده و ترتیبی‏ داده‏اند که در صورت امکان،از برخورد سواران‏ جلوگیری شود.

در میان‏ ورزش‏های گروهی‏ که امروز رواج دارد، بازی چوگان کاری‏ ساده و معمولی‏ نیست.در میدانی‏ وسیع با یک‏ چوبدستی سر کج،با شتاب اسب راندن تا حریف به گوی نرسد و آن را در اختیار نگیرد و گوی را در خم چوگان به این‏ سو و آن سو بردن کار ساده‏ای نیست.

باید این توضیح را اضافه کنیم که‏ «سوار»تنها با تکیه به نیرو و خلاقیت‏ خود قادر نیست در میدان بازی‏ هنر نمایی کند،وجود«اسب»برای‏ سوارکار،در این رقابت دشوار، عاملی کار ساز است و یکپا شریک؛یار و مددکار؛حرف شنو؛بی ادعا؛ پر حوصله و مقاوم...

این بازی از آغاز جنبهء تفنن و سرگرمی به خود گرفته است و در روزگاران صلح و آرامش سرداران و سپهسالان بدان می‏پرداختند و در آثار باقیمانده،به‏ندرت پس از شطرنج و نرد نامی از چوگان به میان آمده است.

باید گفت این بازی مختص سواران‏ در زمان آرامش،همانند خیلی از پدیده‏های اجتماعی،زمان ابداع آن‏ روشن نیست.وقتی ما به درستی و یقین‏ نمی‏دانیم«حکیم ابو القاسم فردوسی‏ طوسی»در چه زمانی به دنیا آمد و چگونه تلمذ کرد و روزگار او به تلخی‏ گرایید،نمی‏توانیم گمان درستی در مورد پیدایش بازی«گوی و چوگان» داشته باشیم و قس علی هذا.

پیش از اینکه فردوسی سرودن‏ شاهنامه را آغاز کند،«ابو عبد اله‏ جعفر بن رودکی سمرقندی»که در دستگاه سامانیان معزز و مباهی بود، اشاره‏هایی به چوگان و گوی داشت‏ ولی تشبیه‏های او از روی،موی، چشم سیاه،یار غدار و...است.

چند نمونه می‏آوریم:

بزلف چوگان نازش همی کنی تو بدو. ندیدی آنکه او را ز کف چوگان بود. از کف ترکی سیاه چشم پریروی‏ قامت چون سرو و زلفگانش چوگان‏ زمانه اسب و تو رایض برأی خویشتن تاز زمانه گوی و تو چوگان برای خویشتن باز

پس از فردوسی هم شعرای‏ پارسی گوی در این باره(گوی و چوگان)اشعاری دارند،ولی کمتر به‏ اصل موضوع پرداخته‏اند و به‏ ضرورت،تشبیه‏ها و اشاره‏هایی‏ داشته‏اند.در صورتی که«فردوسی» علاوه بر مدارک منثوری که دوستان و هوادارانش،در اختیار وی نهاده‏ بودند،از پیران دیر نیز استفاده کرده و داستانهای سینه به سینه را هم از یاد نبرده‏ است،خود او آورده است که:

بپرسیدم از هرکسی بی‏شمار بترسیدم از گردش روزگار

هیچ اثری،پیش از فردوسی نیافتیم‏ که ریزه‏کاری بازی چوگان و گوی زدن‏ را مانند فردوسی آورده باشد و بر همین‏ پایه بود که به«شاهنامه»تکیه کرده و به‏ شیوهء کار و مآخذی که در اختیار داشته‏ است توجه کرده‏ایم،چون تنها به دنبال‏ کلمهء چوگان نبودیم،بلکه قصد این بود که در زمان‏های گذشته گوی زدن را چگونه در میدان پیاده می‏کرده‏اند؟...

تا فرصتی دیگر...